

جایزه ساخاروف، جایزه ننگ و مداخله گری

[/https://eb1384.wordpress.com/2012/10/27](https://eb1384.wordpress.com/2012/10/27)

۶ عقرب ۱۳۸۹

مقدمه ای بر انتشار مجدد

در پی «خوشمزگی» کمیته نروژی نوبل در اعطای «جایزه صلح نوبل» سال ۲۰۱۲ به اتحادیه امپریالیستی اروپا، بعبارت دقیق تر، به مهد استعمارگری، تجاوزکاری و جنگ افروزی، اینک نوبت به پارلمان اتحادیه اروپا رسید تا با مضحکه دیگری افکار عمومی را به بازی بگیرد. بدین ترتیب که پارلمان اتحادیه اروپا تصمیم گرفت «جایزه ساخاروف» سال ۲۰۱۲ را به خانم نسرین ستوده، فعال حقوق بشر که از دو سال پیش در زندان بسر می برد و جعفر پناهی، فیلمساز ایرانی اعطاء نمایند.

در رابطه با مفهوم، ماهیت و علل تأسیس «جایزه ساخاروف» از سوی محافل امپریالیستی، و معرفی سه تن از هموطنان ایرانی ما برای دریافت این جایزه در سال ۱۳۸۹، همانوقت مطلبی تهیه و منتشر ساختم که هنوز هم اعتبار و اهمیت خود را حفظ کرده است. ولذا، در ارتباط با آخرین «شیرینکاری» پارلمان اتحادیه امپریالیستی اروپا، باز انتشار همان نوشتار را ضروری دانسته و ضمن قدردانی از مساعی انساندوستانه و ترقیخواهانه خانم ستوده و آقای پناهی، بعنوان یک هموطن، از آنها صمیمانه انتظار دارم که مراتب امتناع خود از دریافت این جایزه ننگین را کتبا اعلام نمایند و اجازه ندهند محافل امپریالیستی- صهیونیستی از مظالمی که در وطن بر آنها رفته، برعلیه میهن و مردم ما بهره برداری ابزاری نمایند.

۳ عقرب ۱۳۸۹

ژنرال فرانسیسکو فرانکو دیکتاتور فاشیست که در فاصله سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۷۵ در اسپانیا فرمانروائی می کرد، در پاسخ به این مسئله که رموز حکمرانی وی در سخت ترین شرایط اسپانیا چیست، می گوید: «رموز حکمرانی آنقدرها هم پیچیده و بغرنج نیست. من برای این کار از سه عامل مؤثر کمک می گیرم: ۱- خبرسازی و پخش شایعات و اخبار جنجالی؛ ۲- برگزاری مسابقات پایپی ورزشی، بخصوص، فوتبال؛ ۳- کمک همه جانبه به ترویج موسیقی

مبتدل و تشکیل کنسرتها. این سه عامل، فکر و وقت صدها میلیون انسان چه مخالف و چه موافق را بخود مشغول می دارد و دولت به کار خود ادامه می دهد...».

غرض از یادآوری متد حکومتداری دیکتاتور فرانکو این است که، اتحادیه امپریالیستی اروپا و بطور کلی امپریالیسم خبری که همیشه بدین سنت منحط اسلاف خود وفادار بوده، در این اواخر، درست در شرایطی که جهان، بویژه، اروپای «متحد» در بن بست تنگ و تاریک بحران مالی - اقتصادی سرمایه داری بخود می پیچد و دولتهای سرمایه داری از پاسخگویی به مشکلات و مصایب تحمیلی خود به جوامع انسانی عاجز مانده اند، در یک سو، اعتراضات و اعتصابات مردمی را با توحش و خشونت سرکوب می کنند و در سوی دیگر، توسل به متدهای خبرسازی، شایعه پراکنی و پخش اخبار جنجالی را بمنظور ایجاد مشغله های انحرافی شدت بی سابقه ای بخشیده اند. طی روزهای اخیر، بموازات هشدارهای پیاپی پیرامون خطر جعلی «تروریسم در اروپا»، خبر خرید و فروش باشگاهها و جابجائی بازیکنان فوتبال، پخش خبرهای جنجالی پیرامون بذل و بخشش جوایز به عمال و مأموران ریز و درشت خود در این گوشه و آن گوشه جهان را به اهم اخبار تبدیل کرده است.

در خبرها گفته می شود: پارلمان اتحادیه اروپا، دو هفته پس از اعطای جایزه ساخاروف به ناراضی چینی، لیوشیائوپو، روز ۲۲ اکتبر گیلرمو فریناس، ناراضی کوبائی را نیز بدون هیچ اشاره ای به اینکه امپریالیسم غرب بخاطر انتخاب راه رشد سوسیالیستی چه مصایب و جنایاتی را در طول ۵۰ سال محاصره اقتصادی بر مردم کوبا و بطور کلی بر همه مردم جهان تحمیل کرده است، شایسته دریافت این جایزه معرفی کرد. این مسئله که چرا پارلمان اتحادیه اروپا در چنین وضعیت سخت خود اروپا، چنین جایزه ای را با چه منظوری و به چه کسانی اهداء می کند، موضوعی است که کمی به توضیح احتیاج دارد. ولی قبل از هر صحبتی لازم است بدانیم که آندره ساخاروف کی بود و چرا بنام او جایزه تأسیس شد؟

در این باره، نا گفته نماند که قضاوت من در مورد شخصیت آندره ساخاروف بر اساس حب و بغض شخصی نیست. چرا که نه با ایشان رابطه دوستی داشته ام و نه پدر کشتگی. من، معیارهای علمی مبارزه طبقاتی و نتیجه تلاشها و فعالیتهای سیاسی وی را مبنای قضاوت و داوری خود قرار خواهم داد.

آندره ساخاروف، یک فیزیکدان ناراضی، یکی از دانشمندان شرکت کنندگان در ساخت بمب هیدروژنی اتحاد شوروی و دارنده مدالهای لنین، استالین و جایز صلح نوبل سال ۱۹۷۵ بود که محافل امپریالیستی عمدا به او «پدر بمب هیدروژنی شوروی» لقب دادند. وی از طریق همسر دومش، یلنا بونر^(۱) با محافل سری صهیونیستی رابطه برقرار کرد و از حمایت سازمان آمریکائی

«خانه آزادی» و محافل صهیونیستی مثل «جامعه باز» تحت سرپرستی جورج سورس برخوردار گردید. دقیقاً به همین سبب هم، مقامات سیاسی کنونی روسیه پرونده محاکمه و محکومیت ساخاروف را پنهان کرده و محققان را از دسترسی به آن محروم ساخته اند. ساخاروف، در ژانویه سال ۱۹۸۰، به همراه همسرش که گمان می رود همسر مصلحتی وی بوده است، دستگیر و به شهر گورگی واقع در ۴۰۰ کیلومتری مسکو تبعید شد. او پس از بقدرت رسیدن ضدانقلاب داخلی برهبری **باند وابسته و خائن گارباچوف — یاکوولیوف — یلتسین** در اتحاد شوروی، در سال ۱۹۸۶ از تبعید باز گشت. بررسیهای مختلف نشان می دهد که آندره ساخاروف بر خلاف تبلیغات و تصورات ساخته شده و جعلی، بر سر دموکراسی و حقوق بشر و بطور کلی تسلیحات اتمی برای هر کشوری، به مخالفت با اتحاد شوروی برخاست. زیرا، اگر دموکراسی را بمفهوم تقسیم قدرت سیاسی بپذیریم، این امر در اتحاد شوروی حتی در سخت ترین دوره های ساختمان سوسیالیسم همیشه در کسوت شوراها و نمایندگان منتخب خلق تحقق می یافت و بر خلاف کشورهای سرمایه داری، اداره امور کشور هیچگاه در اختیار یگ گروه متشکل از نمایندگان مافیای میلیاردرهای طلائی، انحصارات امپریالیستی، کنسرنهای اسلحه سازی و کمپانیهای فراملیتی نبود. در مورد حقوق بشر نیز، مسئله از این هم روشن تر است. اگر حقوق بشر هم بمفهوم کار برای همه، تحصیل، طب و در مان و مسکن رایگان برای همه، ایجاد شرایط استفاده برابر از فرصتهای موجود برای همه و بالاخره، تأمین فردای مطمئن برای همه معنی شود، این حقوق، در حد بسیار وسیعی در اتحاد شوروی رعایت می شدند و ساخاروف نیز این مسائل را بسیار خوب درک می کرد. با این توصیف، باید این مسئله را مورد تأکید قرار داد که ساخاروف قبل از هر چیز، بخاطر مخالفت با لغو مناسبات سرمایه داری در اتحاد شوروی و دستیابی این کشور به سلاح اتمی و تبدیل شدن آن به یک قدرت جهانی رقیب ایالات متحده آمریکا، بعنوان یکی از ناراضیان حاکمیت کشور متبوع خویش قد علم کرد و از موقعیتی که در زمینه علم فیزیک بدست آورده بود، سوءاستفاده نمود و شهرت یافت. وی، مثل همه سیاستمداران امپریالیستی به این واقعیت اطمینان داشت که پس از ساخت سلاح اتمی در اتحاد شوروی، غرب امپریالیستی دیگر نمی تواند از طریق مداخله نظامی، سوسیالیسم را از پای در آورد. آندره ساخاروف آنوقتها که بمخالفت با اتحاد شوروی برخاست، دقیقاً مثل همه ایرانیان آمریکائی تبار امروزی، تسلیحات اتمی را حق مطلق و انحصاری ایالات متحده آمریکا می دانست و این عقیده خود را در پشت شعارهای دموکراسی و حقوق بشر، که امپریالیسم آنها را بی محتوا و بی اعتبار کرده است، پنهان می کرد.

درست به همین دلایل فوق الذکر بود که، آندره ساخاروف نیز مثل همه خائنان و ضدانقلاب داخلی خزیده در ارکانهای دولتی و حزبی اتحاد شوروی، پس از شروع جنگ به اصطلاح «سرد»، در مقام پیاده نظام دون پایه امپریالیسم غرب به کارزار ضد سوسیالیستی - ضد شوروی پیوست و همه عمر خود را در راه تخریب عدالت اجتماعی صرف کرد.

تخریب سوسیالیسم، بزرگترین جنایت علیه بشریت در تاریخ جهان بود که در سایه کارزار ضدانقلاب داخلی و امپریالیسم و ارتجاع بین المللی حاصل آمد. تمام نتیجه فعالیت‌های ضدانقلابی منجر به تخریب سوسیالیسم را اگر بخواهم در چند جمله خلاصه کنم، عبارت خواهد بود از: بازسازی سرمایه داری منحط در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، و به تبع آن، دهها میلیون نفر بیکار، کارتونخواب، خانه بدوش، چند ده میلیون نفر کودک خیابانی و معتاد به مواد مخدر، رواج بی حد و حصر فحشاء و تن فروشی، بسته شدن و نابودی کامل دهها هزار کارخانه و مؤسسه تولیدی (۷۲ هزار کارخانه فقط در فدراسیون روسیه از کار افتاده و تخریب شده است)، مجتمع های عظیم تعاونیهای کشاورزی و دامداری، شهرکها و مراکز علمی - تحقیقی، گشایش چندین ده بانک و هر کدام با صدها شعبه، بازارهای بورس (قمارخانه) و بازارهای بسیار وسیع مکاره و کاملاً خالی از محصولات داخلی، لغو قوانین تحصیل و آموزش، بهداشت و درمان و مسکن رایگان برای شهروندان، تبدیل اتحاد و همپیوندی خلقها به خصومت و دشمنی بین آنها، تجزیه و تبدیل جمهوریهای اتحاد شوروی و اروپای شرقی به مستعمرات مفلوک امپریالیستهای اروپا و آمریکا و روی کار آوردن دولتهای ملوک الطوائفی مافیائی - الیگارشی دست نشانده در آنها. در مورد رقم گرسنگان بعد از اتحاد شوروی در ویرانه های این کشور شهید، جمهوری فدراتیو روسیه، که نسبت به همه جمهوریها پیشرفته تر بود و کمتر از همه خسارت دید، نمونه گویائی است. طبق گزارش رسمی دولت این کشور به سازمان ملل، ۳۵ میلیون نفر از جمعیت ۱۴۰ میلیون نفری آن، یعنی یک چهارم جمعیت این جمهوری در زیر خط فقر بسر می برند. در سایر جمهوریها، منهای جمهوری بلاروس که در اثر حفظ سیستم سوسیالیستی، فاقد فقیر و گرسنه و بیکار می باشد، شاخص فقر و گرسنگی بمراتب بالاتر از این است و به رقم بالای ۵۰ درصد جمعیت و حتی در برخی جمهوریها، مثل گرجستان، تاجیکستان و قرقیزستان به بیش از ۶۰ درصد می رسد. تأثیر تخریب سوسیالیسم و تجزیه اتحاد شوروی در مقیاس جهانی نیز بسیار دهشتناک بود و آن را می توان در فهرست زیر نشان داد: اشغال نظامی و امنیتی دهها کشور جهان و مستعمره کردن آنها، تهاجم گسترده به دستاوردها و ارزشهای انسانی، افزایش ناامنی و بی ثباتی، فقر و گرسنگی در مقیاس جهانی. بنابراین، با توجه به گفته های مختصر فوق، با قاطعیت تمام می توان گفت: اتحادیه اروپا با

تأسیس و مدیریت یک جایزه ننگین و شرمسارانه بنام آندره ساخاروف، پیاده نظام فرومایه خود در جنگ با سوسیالیسم (جنگ سرد)، هم از وی تقدیر بعمل آورد و هم با اعطای این جایزه بی مقدار به مأموران و سرسپردگان آگاه و ناآگاه امپریالیسم و ارتجاع بین المللی، از جمله به ناراضیان چین، کوبا و دیگر کشورهای نامطلوب جهان، در صدد تشویق و ترویج خیانتکاری، تشجیع وطن فروشان و ایجاد تشنج و ناآرامی در جامعه کشورهای مورد نظر بوده و قصد دارد بمنظور مقابله با مبارزان میهن پرست، آزادیخواه و انساندوست، از این دسته افراد «قهرمان» بسازد و اذهان عمومی را از مصایب و مشکلات عدیده ای که به جامعه بشری تحمل کرده است، منحرف نماید.

این اقدام جنجالی اتحادیه اروپا در واقعیت خود، مدال ننگ و مداخله در امور داخلی دیگر کشورهاست که در سینه تاریخ سراسر جنایت و تجاوزکاری امپریالیسم خودنمائی می کند. علاوه بر این، با توجه به اینکه امپریالیسم جهانی و اتحادیه امپریالیستی اروپا بمثابه بخشی از آن، عامل و مسبب تمام مصایب و مشکلات و شوربختی های جوامع بشری هستند و مسئول گرسنگی یک میلیارد و دویست میلیون نفر از مردم جهان وهمه جنگها و خونریزی ها می باشند، دولتها و مقامات امپریالیستی نه بلحاظ معیارهای حقوقی، نه بلحاظ موازین اخلاقی و انسانی، حق ندارند از دموکراسی و حقوق بشر حتی حرف بزنند. توسل و تمسک آنها به این مقوله ها، اساسا جنبه های توطئه گرانه و مداخله جویانه، عوامفریبانه و اغواگرانه دارد.

متأسفانه نسل حاضر بشری در یکی از ناگوارترین دوره های تاریخ زندگی می کند که در پی شکست سوسیالیسم و رکود شدید جنبشهای انقلابی و تسلط کامل امپریالیسم بر جهان، ارزشها و دستاوردهای بشری بیش از هر دوره تاریخی دیگر پایمال شده، قهرمانان خوار داشته می شوند و در نقطه مقابل، از ضدا ارزشها و ضدقهرمانان تجلیل میشود. مثلاً؛ طی همین سالهای اخیر، دولت مافیائی روسیه، با صرف هزینه های هنگفت، مجسمه های کلچاک و دنیکین، دو تن از فرماندهان گاردهای سفید در جنگهای داخلی را که با پشتیبانی ارتشهای ۱۴ کشور خارجی حاضر در اتحاد شوروی، کشور جوان شوراها را بخاک و خون کشیدند، بر پا داشت. در شهر پریشترین، مرکز ایالت کوزوو، مجسمه سه متری جورج بوش، کودن ترین رئیس جمهور آمریکا، بعبارت دیگر، هیتلر قرن بیست و یکم نصب شده و در تیرانا، پایتخت آلبانی هم مشابه آن در دست ساخت و نصب می باشد. جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۸، بخاطر رهبری جنگهای تجزیه طلبانه در یوگسلاوی به مارتی آهتیساری و جایزه صلح سال ۲۰۰۹ بخاطر اعزام ۳۰ هزار سرباز بیشتر به افغانستان و «تغییر» و گسترش میدان جنگ از این کشور تا پاکستان، به باراک اوباما، رئیس جمهور فعلی آمریکا اعطاء گردید. اگر روند سقوط و انحطاط به همین منوال ادامه

یابد و ارزشها به همین شکل پایمال شوند، بعید نیست که در آینده شاهد بر پائی مجسمه های هیتلر و گوبلز در شهرهای ورشو، استالینگراد، لنینگراد و غیره، مجسمه های ترومن در هیروشیما و ناکازاکی، مجسمه های جرج بوش و تونی بلر در بغداد، بصره، فلوجه، اربیل، سلیمانیه، در کابل، هرات، قندهار و دیگر شهرهای عراق و افغانستان و مجسمه های تروریستهای هاگانا، گلد مایر، شارون، بگین، نتانياهو، لیبرمن و دیگر عوامل صهیونیسم جهانی در شهرها و اردوگاههای آوارگان فلسطین خواهیم بود.

در ادامه بحث پیرامون جایزه ساخاروف و اعطای آن، بجاست نظری به خبر پیشنهاد و پشتیبانی از کاندیداتوری آقایان عباس امیرانتظام، منصور اسانلو و خانم بهاره هدایت برای جایزه ساخاروف منتشره در رسانه های فارسی زبان اپوزیسیون ایران نیز افکنده شود. به احتمال زیاد، پیشنهاد کاندیداتوری این سه هموطن ما به ابتکار «کشیش گاپون»^(۲) های امروزی و چرچیلیستهای خائن به جنبش کمونیستی ایران، صورت گرفته است. چرا که فقط آنها می توانند از دولتها و نهادهای امپریالیستی مثل پارلمان اتحادیه امپریالیستی اروپا و در رأس آن، **جرزی بوزک**، شریک و همسنگر آندره ساخاروف که نقش مهمی در تخریب سوسیالیسم در لهستان و تبدیل این کشور صنعتی و مسکن زیبارویان به فاحشه خانه اروپا و پایگاه پیمان تجاوزگر ناتو ایفاء کرد، طلب استمداد نموده، تقاضای جایزه و مدال بنمایند. و گرنه هیچ ایرانی آزادیخواه و میهن پرستی که سی و یک سال در زندانها و خارج از زندانها، در زیر شکنجه های وحشیانه و مظالم بی حد و حدود حاکمان جمهوری اسلامی ایران فعالیت و مبارزه کرده و ماهیت ضد انسانی رژیمهای سرمایه داری و در رأس آنها، امپریالیستهای متجاوز و مداخله گر آمریکا و اروپا را می شناسد، نه امپریالیستها را به بد و خوب، به انسانی و غیرانسانی تقسیم می کند و نه، تن به چنین حفت و خواری می دهد.

انتظار می رود این سه شهروند زجر کشیده ایران، با توجه به ماهیت ننگین و ضدانسانی جایزه ساخاروف، ضمن اعلام انزجار از مبتکران این پیشنهاد سخیف، از کاندیداتوری خود و دریافت این جایزه دون مایه امتناع نمایند. چرا که این جایزه، بنام کسی تأسیس شده است که تمام فعالیت خود را در راه خیانت به میهن و مردم، در راه اشاعه فقر و گرسنگی و بیکاری، در راه نابودی استقلال سیاسی و اقتصادی کشورخویش و کشورهای دیگر متمرکز نمود و به کسانی نیز اعطاء می شود که همین راه را می پیمایند. به سخن دیگر، این جایزه، شایسته مأموران و عوامل مستقیم و غیرمستقیم صهیونیسم و امپریالیسم جهانی است نه مبارزان آزادیخواه، انساندوست و میهن پرست ایران و دیگر کشورهای جهان. مبارزان ایرانی نیازی به چنین جایزه بیمقدار ندارند و مدال و جایزه خود را با افتخار و سرافرازی از خلق خویش، از خلقی که بخاطر

رهائی آن از زیر ظلم و جور و استبداد رژیمهای سلطنتی و ولایت فقیه‌ی مبارزه کرده و می‌کنند، خواهند گرفت نه از عوامل و نهادهای امپریالیستی.

۳ عقرب ۱۳۸۹

حواشی

(۱) – پدر یلنا بونر، گوروک (Gevrok) ارمنی و مادرش، روف (Ruf) یهودی بود که هر دو در سال ۱۹۳۷ دستگیر شدند و خود وی نیز تمایلات شدیداً صهیونیستی داشت و با محافل صهیونیستی که در اتحاد شوروی فعالیت زیر زمینی می‌کردند، در ارتباط بود.

(۲) – کشیش گاپون، از سال ۱۹۰۳ کارمند حقوق بگیر پلیس مخفی روسیه تزاری بود. او در سال ۱۹۰۴، بدستور پلیس مخفی در میان کارگران پتربورگ سازمانی بمنظور ایجاد اغتشاشات و تحریکات تأسیس نمود و در نخستین روزهای ژانویه سال ۱۹۰۵ هنگامیکه کارگران کارخانه پوتیلوف اعتصاب کردند، به کارگران پیشنهاد کرد تقاضانامه‌ای برای تسلیم به تزار آماده کنند و به جلو کاخ زمستانی بروند. این پیشنهاد علیرغم مخالفت بلشویکها، مورد تأیید کارگران قرار گرفت و بدنبال آن، طوماری حاوی مطالبات کارگران تنظیم گردید و روز یکشنبه، نهم ژانویه، بیش از ۱۴۰ هزار کارگری یک تظاهرات مسالمت آمیز، با طومار و علم و شمایل عیسی و مریم و خود تزار، به مقابل کاخ زمستانی رفتند. پس از تجمع کارگران در جلو کاخ سلطنتی، ارتش بدستور تزار، کارگران را که زنان و کودکان خود را همراه داشتند، با گلوله و شمشیر و شلاق استقبال کرد که در نتیجه آن، هزاران نفر کشته و زخمی شدند.